

## قزلباش

نوشته: عبدالباقی گلپنارلی

ترجمه: وهاب ولی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

قزلباش وابسته به یکی از طریقه‌های غلات منسوب به مذهب تشیع می‌باشد. استفاده قزلباشها از کلاه و لباس سرخ رنگ ریشه‌ای بس عمیق دارد. محمدبن الحسن الدیلمی از علمای شیعه زیدیه که در آغاز قرن چهاردهم از نزدیک شاهد جریانات فرقه باطنیه در یمن بوده است و کتابی مفصل در مورد طریقت باطنیه دارد چنین می‌نویسد: «به اینها باطنیه، محمره (سرخ جامگان) نیز گفته شده است». همچنین می‌نویسد: «قزلباشها منسوب به مزدک که خود مؤسس طریقت تنویت [دوالیسم] بود، می‌باشند و از این رو به آنها مزدکیه نیز اطلاق شده است و به نام بابکیه نیز معروفند زیرا که

منتسب به بابك خرمی نیز شده اند که خود بابك سالک همان طریقت بوده است؛ و چون بابك و یارانش سرخ جامه بوده اند، لذا به محقره اشتها یافته اند.<sup>۱</sup>

ابومنصور عبدالقاهر بخدادی متوفی در نیمه اول قرن یازدهم در کتاب خود به نام «الفرق بین الفرق» یادآور می شود که «به خرمیه و خرمدینان که در دوره اسلامی ظهور کرده اند، بابکیه و مزدکیه نیز اطلاق شده که به هر دو این دو طایفه، نام محقره داده شده است»<sup>۲</sup> علاوه بر اینها در سایر کتب دینی و مذهبی نیز به همان اطلاعات و عقاید برمی خوریم. خلاصه چنین پیداست که در دوره ساسانیان پوشیدن لباس قرمز توسط کسانی که ملحدان دین زرتشت بوده اند و نیز از طرف پیروان باطنیه که در دوره اسلامی ظهور کردند، پذیرفته شده است. از طرف دیگر می دانیم که صوفیان اردبیل که پیرو مذهب شیعه امامیه بوده و سلسله صفوی را تأسیس کردند، کلاه قرمز بر سر می گذاشتند که دوازده چاک داشت و مریدان آنها نیز استفاده از آن را پذیرا شدند که این خود می تواند تداوم یک رسم و سنت قدیمی باشد.

با اینکه اولین مؤسسان طریقت اردبیلیه خود شیعی مذهب نبودند، ولی شیخ جنید (فرزند شیخ شاه ابراهیم متوفی به سال ۱۴۴۷ میلادی) نبیره شیخ صفی الدین اردبیلی که برای اولین بار دعوی سلطنت کرد، به مذهب شیعه گروید. از نوشته عاشق پاشازاده پی می بریم که در حقیقت شیخ جنید برای جلب نظر پیروان شیعه باطنیه در سوریه، آناتولی، آذربایجان و نیز گردآوردن صوفیان پیرو بدرالدین فرزند قاضی سیماوننا به دور خود، مذهب تشیع را پذیرفت؛ از این رو نتوانست در سرزمین آل عثمان و قرامان که سنی مذهب بودند ماندگار شوند.<sup>۳</sup> پس از کشته شدن شیخ جنید، فرزندش شیخ حیدر که از طرف پیروانش به عنوان «پیر» و حتی علایم «ظهور خدا» شناخته شده بود، کلاهی قرمز که باز دوازده چاک داشت بر سر گذاشته و شال قرمز به کمر بسته و به مریدانش نیز نسبت به درجه و مقامشان کلاه قرمز با شال و یا بدون شال پوشانید. مستقیم زاده در رساله تاجیه خود این کلاه را کلاه حیدری نامیده است، هرچند این کلمه، [کلاه حیدری] یادآور نام قطب الدین حیدر موسس فرقه حیدریه که خود شاخه ای از فرقه قلندریه بوده، نیز است ولی چون به شیخ حیدر فرزند شیخ جنید نسبت داده شده است از این رو، این اسم به وی اطلاق شده است. مستقیم زاده همچنین می نویسد، مؤسسان سلسله حیدریه و اجداد شاهان صفوی از تاج (کلاه) قرمز استفاده کرده، لذا به آنها نسبت قزلباش داده اند، و حاجی بایرام ولی (متوفی ۱۴۲۸ میلادی) که منسوب به همان طریقت بوده و رنگ قرمز را به چوخه سفید، و دامادش اشرف زاده (متوفی ۱۴۶۹) نیز که خود مؤسس طریقتی به نام اشرفیه که شاخه ای از طریقت قادریه می باشد، چوخه را به نمذ تبدیل کرده است.

بعد از اینکه استفاده از کلاه قرمز از طرف مریدان و پیروان پادشاهان صفوی متداول گردید، اهل تسنن به آنها عنوان قزلباش داده، علیه آنها افتراهای زشتی ساخته و پرداخته و مخالفانشان از این القاب بی‌بوسته برای تضعیف روحیه آنان استفاده می‌کردند، و متقابلاً از طرف قزلباشها نیز در مورد تقدس کلاه و جامه سرخ روایات زیادی نقل گردیده است. این روایات بوسیله شخصی به نام بصاطی که معاصر شاه طهماسب (۱۵۷۶-۱۵۲۶) بوده است و نیز در اشعاری که در مناقب الاسرار بهجت الاحرار که به شاه اسماعیل صفوی نسبت داده شد که با تخلص ختایی شعر می‌سرود، و نیز در کتاب فضیلت نامه یعنی آغری بوزلو که از منسوبین آق یازلی سلطان (۱۴۹۶/۱۴۹۵-۹۰۱ هجری) بود، و توسط گروههای علوی - باطنی وابسته به اوتمان [عثمان] بابا متوفی به سال ۱۴۷۸ که به عنوان قطب شناخته شده، نقل شده است.

به این گروهها علاوه بر قزلباش اسامی گوناگون دیگری نیز اطلاق شده است. در آناتولی و نیز از سوی مخالفان عثمان لقبی که خود بیانگر عقیده آنان است، عنوان خاموش کنندگان شمع، داده شده که در ایران نیز به همان مفهوم و با نام «جراغ کُشان» اطلاق شده است. در آناتولی به آنها عنوان «کسانی که گوشت خرگوش نمی‌خورند» [برهیز شدگان از خوردن گوشت خرگوش]. در ماکو، «قراقویونلو»، در ارومیه «ابدال بیگها»، در لرستان «گلیایی»، در تبریز «گوران»، در قره داغ (از توابع تبریز)، شاملوها، در قراباغ «ملیون» و در اطراف مشهد «علی‌اللهی» گفته می‌شود. نام علی‌اللهی از علاقه مفروطی که آنها به حضرت علی (ع) داشته‌اند، رواج یافته است. عنوان کسانی که گوشت خرگوش نمی‌خورند به این علت بوده است که در آیین پیروان شیعه امامیه، خوردن گوشت خرگوش حرام است. سایر اسامی نیز نام طوایفی است که به شاه اسماعیل و پدرش حیدر در رسیدن به قدرت، مساعدتهای زیادی نموده‌اند. ولی به این عناوین از طرف مردم نسبت به تعبیراتی که شده، معانی و مفاهیم گوناگونی داده شده است. مثلاً سبب عنوان «ابدال بیگی‌ها» این بوده است که این طایفه به امام حسین (ع)، «خان ابدال» می‌گفته‌اند. و عنوان «گوران» از آنجا آمده است که بنا به روایات رییس این طایفه، دوازدهمین امام شیعیان «مهدی» (عج) را به خواب دیده است. قزلباشها در ایران خود را اهل حق می‌نامند. حق از دیدگاه صوفیان از اسامی خداوند است ولی در عین حال این کلمه به حساب ابجد ۱۰۸ می‌شود و اگر دو نقطه آن نیز منظور گردد، ۱۱۰ می‌شود که نام حضرت علی (ع) خواهد بود که به حساب ابجد ۱۱۰ است؛ و با این

\* گوران: که در اصل گورن می‌باشد، در زبان ترکی به معنی «کسی که دیده است، مشاهده کرده است» می‌باشد. م.

حساب «اهل حق» به معنی مریدان حضرت (ع) می باشد.<sup>۵</sup> در آناتولی قزلباشها را گله های شاه صفی نامیده اند. بکناشیاها به آنان عنوان «گله های صفوی» داده و با این جمله: «راه یکی - گله هزار و یکی، گله باشد، رزق باشد دوستدار اهل بیت باشد.» از آنان یاد می کنند و می گویند آنها نیز به باور خود در راه راست گام برمی دارند.

قزلباشها با وجود اینکه شیخ صفی الدین اردبیلی را «پیر» می دانند، ولی در اوایل به وجود آمدن طریقت اردبیلیه (صفویه) علاقه ای به خصوصیات تسنن و صوفیان نداشته اند. لیکن نمی توان منکر تأثیر زیاده از حد اصول و عقاید بکناشیان در اصول و عقاید قزلباشها شد. با اینهمه این طریقت را نباید با بکناشیگری یکی دانست. بکناشیگری طریقتی است و هر طالبی می تواند وارد این طریقت شود. در حالی که هر کسی نمی تواند وارد آیین قزلباشها شود. و چه مرد و چه زن، مطلقاً می باید از تبار قزلباشها باشند و دادن نام صاحب طریقت به قزلباشیگری ممکن نیست. قزلباشیگری بیشتر جنبه یک آیین یا مذهب را دارد. بکناشیاها آنان را به جمع خود راه نمی دهند و اگر قزلباشی بخواهد وارد طریقت بکناشیگری شود، با وجود اینکه بکناشیاها وی را به خود نزدیک می شمارند، لیکن به موجب اصول و قاعده خودشان نصیب و سهم او را به همان اندازه می دهند که نصیب کسی که وارد طریقت آنان نشده است و بکناشیان معمولاً به چنین شخصی «ظاهر» می گویند. قزلباشها بعدها به دو گروه مهم تقسیم شدند، گروه اول آنهایی که همانند سابق به عقاید و آرای اجاق [کانون] دیرین خود وفادار ماندند و دوم آنهایی که پیرو بکناشیان چلبی شدند. گروه اول به گروه دوم، نام «روبرگردانده» و گروه دوم به گروه اول نام پروت [وفاداران] داده اند.

در خصوص وابستگی شدید قزلباشها به ایران در کتب تاریخی و آرشیه های دولتی نوشته ها و اسناد دیگری وجود دارد. این علاقه و وابستگی زیاده از حدی که از طرف قزلباشها نسبت به شاهان صفوی ابراز می گردید، همواره از طرف عثمانیان به دقت پیگیری می شد و همین ابراز علاقه زیاده از حد آنها به شاهان صفوی، موجب می گردید که قزلباشهایی که وارد سرزمین عثمانی می شدند و یا قزلباشهای آناتولی که از آنها حمایت می نمودند و به آنها کمک می کردند، به شدت مجازات شوند و برای سرکوبی عصبانیهایی که گاه بگاه از طرف قزلباشها صورت می گرفت، اتخاذ تدابیر و تصمیمات جدی از جانب عثمانیان ضرورت پیدا می کرد.<sup>۶</sup> در زمان سلطان بایزید دوم [۸۸۶-۹۱۸ هـ - ق. / ۱۴۸۱-۱۵۱۲ م.] بود که شخصی به نام شاه قلی [این شخص شیطان قلی نیز نامیده شده است]، به چنان قدرتی رسیده بود که موفق شد حتی قره گوزباشا، بیگلربیگ آناتولی را نیز شکست دهد. و تنها علی پاشا صدراعظم طی جنگی، موفق به نابودی وی شد که البته خود وی نیز در این جنگ کشته شد.

یاورز سلطان سلیم، پادشاه عثمانی به خوبی پی برده بود که روابط قزلباشهای آناتولی با صفویه برای دولت عثمانی خطری جدی به شمار می‌رود، از این رو، قبل از حمله به شاه اسماعیل، ضربه‌ای سخت کاری به آنها وارد کرد. در زمان سلطان سلیمان قانونی نیز ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی به سختی توانست یکی از عصیانهای قزلباشهای عثمانی را سرکوب نماید. نقش مهم قزلباشیگری در عصیانهایی که در ادوار بعدی در اثر عوامل گوناگون در ترکیه عثمانی به وقوع می‌پیوست نیز، مسلم و آشکار است.

علیرغم تمام این تدابیر که از طرف عثمانیان صورت می‌گرفت، قزلباشها وابستگی خود را به خاندان صفویه حفظ کردند؛ همان‌گونه که پیر سلطان ابدال شاعر علوی که در زمان شاه طهماسب صفوی می‌زیست و به سبب عصیانی که براه انداخته بود، در سیواس\* به دار آویخته شد، در یکی از منظومه‌های خود، پیروزی اعتقاد خود، و غلبه پادشاهش [مردش] را آرزو کرد. یکی دیگر از شعرای علوی به نام پیرعلی که به نظر می‌رسد در زمان شاه طهماسب یا شاه اسماعیل می‌زیسته، نیز یکی از منظومه‌هایش را که بیانگر همان احساسات نسبت به صفویان و علیه ترکان عثمانی است، سروده است.<sup>۸</sup> «ذکری» یکی از شعرای بکتاشی که در زمانهای اخیر می‌زیسته و نیز بکتاشی درتلی [دردمند] شاعر مشهور خلق که در قرن نوزدهم می‌زیسته، از اینکه به گروهی که وابسته به آند قزلباش اطلاق شده، به خود می‌بالیده‌اند؛ و از گلبانگ [مدح و ثنا به آواز بلند] موجود در نسخه «مناقب» که مربوط به اواخر دوره صفویه می‌باشد، به این وابستگی پی برده می‌شود. در این متن که در آناتولی به رشته تحریر در آمده است، از شاه سید صفی و سلطان ختایی که در اردبیل مدفون هستند، یاد شده و فرزندش که بر تخت سلطنت نشسته است، تقدیس شده و همچنین مرشد کامل، سلیمان زمان که بعد از شاه عباس دوم از ۱۰۷۷ به نام شاه سلیمان بر تخت نشسته و شاه صفی که تا ۱۱۰۵ سلطنت کرده است، مورد تقدیس آنها قرار گرفته‌اند. پادشاهان صفوی موفق شدند این وابستگی و علاقه را توسط خلیفه‌های خود که به آناتولی اعزام می‌داشتند، افزایش دهند.

اصول و فروع باور قزلباشیگری يك روش و نظام واحد نداشته و نیز باورهایی نیست که در آن اختلافات و مناقشات فکری به اتمام و نتیجه‌ای رسیده باشد و امکان اتمام آن نیز هیچ‌گاه وجود نخواهد داشت. در قزلباشیگری اعتقاد، بیشتر متکی به آداب و رسوم و عادات است؛ و از این رو برای پی بردن به اعتقادات علویان یا باید با خود آنان همراه بود و یا با دیدن و شنیدن درك کرد، و یا اینکه از کتابهایی که مقدس می‌شمارند، و از منظومه‌هایشان که

\* یکی از شهرهای ترکیه. (م).

آنها را «گوش» و «آیت» می نامند پی به اعتقاداتشان برد و یا از وزن و هجای اشعار چهار بیتی و رباعیات مذهبی و وزن هجایی آنها باید اعتقاداتشان را استدلال کرد.

اساس اعتقادات قزلباشها خدا شمردن حضرت علی (ع) است. کلمه شهادت آنها، عبارتست از «لا اله الا الله محمد رسول الله، علی ولی الله» و کلمات ولی الله نیز آشکارا بیانگر این امر است. با اینهمه از نوشته ها و روایات موجود در کتابهای مقدسشان از قبیل مناقب الاسرار بهجت والاحرار و نیز فضیلت نامه که سینه به سینه نقل شده است، چنین برمی آید که علاوه بر «علی» خدای دیگری نیز وجود دارد، منتهی قزلباشها آنها را تأویل می کنند. «علی» در نظر آنها به هزار و یک صورت ظاهر شده است، و از این لحاظ مردم را به شك و تردید انداخته است. در حقیقت الله، محمد (ص)، علی (ع) هر سه یکی است، خدا در سیمای «محمد» و «علی» ظهور کرده است، لیکن در تمام روایات «علی» برتر از محمد بوده است. حتی در نظر آنها معراج عبارت از رسیدن محمد (ص) به اسرار «علی» (ع) است و «عین الجمع» آنها نیز چیزی نیست جز تمثیل حکایت معراجی که آنها باور داشته اند.

این گروه که از یک طرف علی (ع) را وصی پیامبر و امام امت شناخته و از سویی نیز مرشد محمد (ص) بشمار آورده و در جایی نیز وی را خدا می انگارند، با تأویل در عبادات و پذیرفتن مراتب در مذهب با وجود اینکه تحت تأثیر اسماعیلیه قرار گرفته اند، ولی نظر به اینکه پذیره دوازده امام شده اند، می توان آنها را از افراطیون مذهب امامیه تصور کرد. فقط آنها به منقبت خارق العاده و شگفت انگیز مربوط به زندگانی دوازده امام عقیده دارند و بسان بکتاشیهها علاوه بر دوازده امام، به چهارده معصوم نیز معتقدند و بر این باورند که آنان از اولادان ذکور دوازده امامند که قبل از رسیدن به دوره رشد و تکامل به شهادت رسیده اند. در حالیکه از نظر شیعیان امامیه، چهارده معصوم عبارتند از پیغمبر و دخترش فاطمه (ع) و دوازده امام. از نظر شیعیان امامیه اینها معصومند، چرا که مرتکب گناهان کبیره و صغیره نشده اند. در حالی که قزلباشها و بکتاشیهها با توجه به معنی کلمه معصوم از نظر مردم، از روی عدم اطلاع و آگاهی این چهارده معصوم را ساخته اند که اکثر آنها در کتابها و مأخذ نسب شناسی وجود ندارند و ساختگی است!<sup>۱</sup>

در مناقب الاسرار و بهجت والاحرار و نیز نامه ای که مربوط به قرن شانزدهم می باشد و از طرف سید عبدالباقی افندی در درگاه عالی، خطاب به مؤمنانی که محب اولیا بودند، نوشته شده است که، رساله ای بیست و پنج صفحه ای است، اساس باور قزلباشها نوشته شده است. به موجب آنچه در مناقب آمده است، در این مذهب سه سنت و هفت فرض [واجبات] وجود دارد. سنتها عبارت از: کلمه توحید را همیشه بر زبان داشتن، زدودن دشمنی از قلوب،

خود را برتر از دیگران ندانستن، کینه‌توز نبودن و نشکستن قلوب و دشمنی نکردن است نسبت به کسی؛ و واجبات: حفظ اسرار، اتحاد با هم‌مذهبان، پرهیز از دروغ و غیبت، خدمت کردن و اطاعت از مری، حفاظت از مصاحب، گرفتن تاج (کلاه) و لباس از خلیفه و پوشیدن آن است. در همان کتاب، مجازات کسانی که از انجام این سنتها و واجبات خودداری کنند نیز نوشته شده است. این تنبیه و مجازات‌ها، عبارتند از چوب خوردن در برابر جمع اخوان، و پرداخت جزای نقدی به خلیفه و مرشد. سنتها و واجبات یاد شده در دومین کتاب نیز به تفصیل توضیح داده شده و از مجازات‌ها سخن می‌رود.

قرلباشها احکام مربوط به عبادتها را تأویل می‌کنند، ولی در مقابل این احکام دینی نسبت به انجام احکام مذهبی تعصبی فوق‌العاده نشان می‌دهند؛ بویژه در تولی و تبری یعنی در دوست داشتن علی (ع) و اولاد وی و دوست داشتن دوستدار آنها و در نفرت از کسانی که دوستدار علی (ع) و اولاد او نیستند و دشمن کردن علاقمندان به بی‌علاقه‌ها، زیاده روی بسیار می‌کنند، و در این خصوص در انتخاب دو سنت اخیر و دومین و سومین واجبات دچار تناقض می‌شوند. در داد و ستد به هیچ وجه درستی و درستکاری را ترك نمی‌کنند. حتی به علت اینکه ممکن است ترازو گاهی انسان را دچار اشتباه کند از فروش چیزهایی که با ترازو توزین می‌شود، خودداری کرده و تنها چیزهایی را که با عدد و شمردن قابل فروش است، می‌فروشند. از این رو در بعضی موارد به آنها می‌گویند که «قرلباشها قادر به توزین و وزن کردن با ترازو نیستند». در بین این گروه تراشیدن ریش و سبیل رسم نیست. طلاق دادن زن در آیین آنان حرام است و ازدواج با زن بیوه و یا طلاق دادن همسر، در حکم عمل رنا و زنا کرده شده می‌باشد و چنین کسی حقیر و پست شمرده شده، یعنی از جامعه آنها طرد می‌شود. فقط اگر مرد، همسرش را در وضع خیلی نامناسبی ببیند، با تصویب دده [مرجع دایمی قزلباشها] می‌تواند از او جدا شود، در این صورت نیز زن از جامعه آنها طرد می‌گردد.

از «مناقب»، و نامه‌های عبدالباقی و منظومه‌ها پی برده می‌شود که در بین قزلباشها مدارجی وجود داشته است. سه درجه از اینها، یکی در اثر ارتقا داده می‌شود و دو دیگر از زمان ولادت، از پدر و پدر بزرگ گرفته می‌شود و یکی از اینها تصادفی است. این مدارج به ترتیب عبارتند از:

۱- خلیفه: در زمانهای اخیر در بین قزلباشها، خلیفه وجود نداشت. تمثیلگر این مقام، چلبی بکتاشی بود [چلبی مقامی بود که به پیروان بکتاشی یا مولانا داده می‌شد]. فقط او نیز خلافت را از پیر بکتاشی مجرد یعنی پیر ازدواج نکرده که در تکیه حاجی بکتاش مستقر بوده

و دَدَه بابا [پیر دَدَه] نامیده می شد، می گرفت. آخرین خلیفه، احمد جمال الدین چلبی بود که در مبارزات ملی از آناترک هواداری می کرد. بعد از، از میان برداشته شدن طریقتها و بستن تکیه ها، دیگر کسی از چلبی ها عنوان خلافت نگرفت. ولی گرفتن عنوان خلیفه توسط چلبی ها، برای افزایش نفوذ در مقابل قزلباشها نبوده است. زیرا قزلباشها به بککاشی بابا و آبا و اجداد وابسته نبودند. چلبی ها برای رسیدن به بالاترین مقام بککاشیها، عنوان خلیفه می گرفتند. در دوره صفویه، خلیفه ها مستقیماً از ایران اعزام می شدند.

۲- دَدَه: مرجع دایمی قزلباشها است، دَدَه ها اجاق زاده اند، یعنی بنا به ادعای خود از خاندان و تبار پیغمبر (ص) می باشند و می گویند آنها توسط يك فرد عزیز مشهور به این تبار پیوند خورده اند. نامهای اغو - ایچَن (قره دُونلو جان بابا)، شیخ برجین، شیخ چویان، گوزوقزل (قزل - دَلی) شیخ صامت [صامت - سموت]، دَدَه کرگین، پیرسلطان، ساری سلنوق سید بابا، جلال عباس (ابوالفضل عباس فرزند علی (ع)). امام رضا (ع) (امام هشتم)، موسی غریب، علی سیدی اوتمان [عثمان]، (یا سیدعلی) و از نظر بککاشیها لقبش قزل - دَلی، ابدال موسی، سیدعلی (قزل - دَلی سلطان) در «ولایتنامه» حاجی بککاش ذکر شده است، و در «ولایتنامه» عثمان بابا نیز به اسم شیخ صامت برمی خوریم. گوزوقزل و علی سید نیز می باید از يك اجاق [خاندان] باشند. بعضی از خانواده ها با روایاتی، خود را منسوب به یکی از این خاندانها می کنند و قزلباشها «طالب» بودن این خانواده ها را می پذیرند. بخشی از این خانواده ها تابع مایرین هستند. اجاق [خاندان] تابع مرشد به شمار می آید، و اجاق متبوع «پیر» است. ولی به طور کلی امکان موقت بودن این مورد وجود ندارد. زیرا این آداب و رسوم نیز در شُرَف از بین رفتن است. از قدیم دَدَه های منسوب به اجاقهای تابع، از اجاقهای متبوع، و اجاقهای متبوع نیز با کسب اجازه از خلیفه ها، امور دینی قزلباشها را انجام می دادند، ولی بعد از تنزل قدرت و نفوذ صفویان، این وابستگی نیز بتدریج از بین رفت.

۳- مرَبی: شخصی است که از طرف دَدَه انتخاب می شود تا در غیاب وی امور دینی، رسیدگی به اختلافات، جمع آوری نذورات در موقع مقنضی و کشتن حیوان قربانی را انجام دهد و وکیل دَدَه است. این مقام آن چنان که از دو منبع اصلی و منظومه ها پی برده می شود در ابتدا، در بین تمام قزلباشها وجود داشت، در این اواخر نیز در نزدیکیهای اِمالی\* وجود داشته است. در بعضی جاها به مرَبی «دیکمه» [ = حایل = نگهدار = پایه] گفته می شد.

۴- رهبر: شخصی است که در آیینها و مراسم، وظایف معینی را انجام می داد و طالبین را

\* قصبه ای تابع استان اخطایه واقع در امانولی جنوبی. (م)



پیش مرشد می برد. در اثنای انجام آیین هر کسی که روش، و اصول و قواعد را می دانست، می توانست عهده دار انجام این وظیفه گردد.

۵- مصاحب: در بین قزلباشها به کسی که همراه فردی نظیر خود که تازه به دوران بلوغ رسیده و به طریقت پذیرفته شده است، اطلاق می شود و به تعبیر خودشان اگر قول مصاحب شدن می داد، ناگزیر بود تا آخر عمر از مصاحبش مواظبت کند، و زمانی که مصاحب فردی ناراحت و اندوهگین می شد از اینکه او را از چیزی که موجب اندوهگین شدنش شده است، منع نکرده است، خود نیز اندوهگین و ناراحت می شد.

۶- طالب: تمام قزلباشهایی که اجاق زاده یعنی از نسب علی (ع) نبودند، طالب بودند. عبادات و اصول و قواعد اصلی قزلباشها عبارتند از: در ماه محرم برای سوگواری شهادت حضرت حسین (ع) دوازده روز روزه می گیرند. متعصبان در طی این مدت همانند بکتاشیها گوشت و آب نمی خوردند و از خوردن غذاهایی که از گوشت حیوانات تهیه شده باشد، خودداری می کنند و در زمستان در ماه فوریه نیز سه روز، روزه خضر [لقب الیاس نبی] می گیرند. خضر از نظر آنها، تجسمی است از علی (ع). در بین قزلباشها فصل زمستان، زمان و فصل عبادت است. به محض اتمام دوره روزه های حرام و ایام کشاورزی، دده ها برای انجام آیین و مراسم دینی طالبان، روستا به روستا به سیاحت می پردازند. دده وارد هر روستایی که شود در آن روستا جایی مفروش می شود و شبهای جمعه مراسم آیین جمع [آیین مشاهده] شروع می شود. این مراسم عبارت از تمثیل افسانه معراج قزلباشهاست.<sup>۱۰</sup>

در شب انجام آیین جمع، در خارج از روستا، در حوالی محله ای که خانه آنجا قرار دارد نگهبانان بیرونی، و در داخل نیز در آستانه در، نگهبان درونی انجام وظیفه می کنند. دده در وسط و طالبین نیز به ترتیب سن در طرفین می نشینند. زنها نیز در پشت سر آنها هستند نوازندگان که ذاکر و خواننده نامیده می شوند نیز نزدیک دده می نشینند، نصف شب فرآش به دستور دده برخاسته، جاروب و خاک انداز را برداشته و با حالتی سمبولیک میدان [محوطه] را جارو می کند نقیب سجایه ای در جلو دده می گسترند، سپس زنها به پاخاسته و جورابهای مردها را در می آورند، هر کس به سر و کمرش دستمالی می بندد. دستمالی که به سر بسته می شود معادل عرقچین و تاج [کلاه] بکتاشیها و دستمالی که به کمر بسته می شود، معادل بند شمشیر آنها می باشد. بعد از پایان این کار زن و مردی درحالی که در دست مردیک لگن و یک ابریق [آفتابه] و بر دوش زن نیز حواله ای قرار دارد، برخاسته و ابتدا دده و بعد سایرین وقتی که لگن جلو آنها گرفته می شود درحالی که انگشتان کوچک به هم چسبیده و صاف و سایر انگشتان بسته است، دستشان را روی لگن دراز می کنند و از ابریق بر روی انگشتان

کوچک آنها آب ریخته می شود و زن، با حوله روی شانۀ اش انگشتان آنها را خشک می کند. ذکر کنندگان [ذاکران] که «عاشق» نامیده می شوند، و سه منظومه که در آنها اسامی دوازده امام ذکر شده، می خوانند، و هنگامی که آنها مشغول آواز خواندن هستند، مردان زانورده و زنهای برمی خیزند، به محض اتمام ذکر دوازده امام، يك چراغ [قندیل] آهنی پیش چراغچی آورده می شود و به این شخص «دلیل» [زاهنما] نیز گفته می شود. دلیل معادل «چراغ قانون» بکتاشیان است. در تاسی که روی آن قرار دارد، چربی حیوانی که طی مراسم، قربانی شده و فتیله ای که از دنبۀ همان حیوان ساخته شده، قرار دارد. چراغچی برخاسته و با يك تکه کرباس چراغ را روشن می کند. دَدَه آیه نور [سوره ۲۴: آیه ۳۵] را می خواند. کسانی که قول مصاحب شدن داده اند، به وسط محوطه آمده در برابر دَدَه تشکیل يك نیم دایره می دهند و عاشقها به نوازندگی می پردازند. آنهايي که درون حلقه قرار دارند، با گفتن «لا اله الا الله حق، لا اله الا الله، تو علی هستی، شاه زیبا، شاه لا اله الا الله»، شروع به ذکر می کنند. در اثنای این مراسم، حیوان قربانی شده که امعا و احشای آن تمیز شده ولی استخوانهایش اصلاً نشکسته است، در دیگی بزرگ بر روی اجاق در حال پختن است. بعد از پایان ذکر، ذاکران دستهایشان را بلند کرده و با گفتن «شاه، شاه» کف می زنند که به این، «حس توحید» گفته می شود. بعد از توحید یکی از عاشقها به خواندن معراجنامه ای که متناسب به ختایی [شاه اسماعیل] شده و به نظم در آمده است، می پردازد. در این شعر، برخورد پیغمبر در معراج با يك شیر، درحالی که شیر راه بر پیغمبر گرفته و بنا به توصیه جبریل انداختن انگشتی به سوی شیر توسط پیغمبر و بلعیده شدن انگشتی توسط شیر و بعد هنگام تعریف کردن معراج توسط پیغمبر به صحابه و در آوردن انگشتی از دهان علی و دادن آن به پیغمبر آمده است. بعد از تمام اینها، مجلس چهل تنان\* ذکر می شود. هنگامی که داستان انگور آوردن سلمان نقل می شود، مثنی انگور به وسط محوطه ریخته می شود. شربت تهیه شده و هنگام نقل و تعریف نوشیدن چهل تنان، کسانی که داخل حلقه قرار دارند یکی دو حبه انگور برمی دارند و هنگام تعریف ورود به سماع\*\*، با آهنگهای سماع، مراسم سماع آغاز می شود. بعد از سماع، ذکر معراج ادامه می یابد. پس از پایان مراسم ذکر معراج، سالک برخاسته، نام کسانی را که با عناوین «طریق»، «ارکان»، «سردسته» و «اولیا» یاد می شوند، ذکر می کند، و شخصی که بالا سر اجاق ایستاده چوبی [عصایی] که از آلس ساخته شده و

\* چهل تنان: گروهی از ابدال که حق تعالی، عالم را به وجود ایشان قائم دارد. (م)

\*\* سماع: در اصطلاح صوفیه، آوازخوانی، یایکویی، دست افشانی، وجد و سرور، شرکت دسته جمعی در ترانه خوانی، یایکویی و آیین رقص پیروان طریقت مولوی است. (م)

طول آن کوتاهتر از يك متر است و داخل نیامی سبز رنگ قرار دارد، به دَدَه تقدیم می کند، دَدَه آن را از نیام بیرون می کشد. زن و مرد، همه سرپا هستند. دَدَه آن را بوسیده و با دو دستش به طور افقی نگاه می دارد. از بین کسانی که داخل حلقه هستند، يك نفر زانورده و دو مرد دیگر جلو آمده، درحالی که رودروی همدیگر هستند و یکی از دستهایشان زیر سر دیگری درحالی که با دست دیگرشان همدیگر را در آغوش گرفته اند، دراز می کشند. این دو نفر مصاحب یکدیگرند. همسر یکی زیر پای دیگری، همسر آن یکی زیر پای مصاحب دیگر زانورده، به زمین می افتند. در این بین رهبر با دست چپ خود دستمالی را که آنها به کمر دارند، می گیرد و با دست راست خود با گفتن «تاج دولت کمریست خاك و تراب» سر، کمر و پاهایشان را نوازش می کند و قبل از آن دستهای آنها را نزدیک پهلوشان آورده است. در این اثنا زنها با نوک روسریهای خود مثل ضعفا، آب برمی دارند و به پای مردها ریخته و نیاز می کنند. این دو مصاحب مرده و توسط رهبر شستشو داده شده اند، دَدَه نیز می گوید «خوشا به حال کسانی که به حقیقت پیوسته اند، راه، راه کسانی است که به حقیقت نایل آمده اند، غافل نشوید غازیان [مجاهدین راه اسلام]، که دست، دست دوست است، به اسم شاه دستور خلیفه «الله، محمد، یا علی»، و سه مرتبه آهسته با عصایش به پشت آنها می زند و می گوید: «بگویم برای به پا خاستن آنها، الله». هر دو نفر برمی خیزند و زنها سر جای خود می روند و دو مصاحب نیز هنگام بلند شدن پاهای دَدَه را بوسیده و عصا را نیز می بوسند و از زیر بازوی راست دَدَه رد شده و به پشت سر او می روند و دست به دست هم داده به توحید می پردازند و همه همان گونه از زیر عصا رد می شوند. بعد از تمام شدن این مراسم همه به اتفاق دَدَه می نشینند و يك تاس [بادیه] آب نزد دَدَه آورده می شود. دَدَه عصا را می شوید و دستش را روی آن می کشد و سپس، در نیام خود جای می دهد، سالك آن را از دَدَه گرفته، بعد از بوسیدن سر جای خود می گذارد. ذاکرین، مرثیه ای می خوانند سقا، تاس را برداشته ابتدا با انگشتانش قطره ای به چراغ می چکاند، سپس ابتدا به دَدَه و بعد به همه تعارف می کند و هر کس جرعه ای می نوشد و همه به اتفاق نوشنده به حضرت حسین (ع) درود فرستاده و به قاتلش لعنت می فرستند. بعد از همه، سقا نیز در حالی که وسط اتاق زانورده، جرعه ای نوشیده و سپس برخاسته يك مُشت آب به طرف راست و يك مُشت به طرف چپ و يك مُشت نیز به وسط محوطه می باشد و بعد تاس را برداشته و کنار چراغ می گذارد. سرانجام به وسط اتاق آمده، در مقابل خدمتی که انجام داده، طلب دعای خیر می کند. دَدَه گلبانگی می کشد و آنگاه مراسم پایان می یابد. آشپز سفره ای در وسط اتاق می گسترد و درون ظرفی برای هر کس از گوشت قربانی گذاشته می شود. ملولان و کسانی که قول مصاحب شدن نداده اند،

حق خوردن از آن گوشت را ندارند. استخوانها دور ریخته نمی شود، جمع آوری شده و در جایی زیر خاک دفن می شود. بعد از غذا، دَدَه دستمالی در وسط پهن می کند و می گوید: «از زمین تا آسمان ستونی است و باید بیانگر سلك درویشی بوده»، و هر کس نذر خود را درون دستمال می ریزد. دَدَه با این پول هر شب جمعه در محلی مرتفع که مراسم در آنجا انجام می شود، شمع روشن می کند، سرانجام به کسانی که لال و بی دست و بی پا به دنیا آمده اند و یا فوت کرده اند، درود می فرستد و فاش کننده اسرار و بازگوکننده آنچه که دیده اند را نفرین می کند. افراد تك تك درخواست حاجت کرده و پراکنده می شوند. بعضی هم شیشه ها را از آبی که مصاحبها با آن شستشو داده شده اند، پر کرده و برای بیماران می برند.

چهارشنبه شبها، آیینی به نام آیین بازپرسی انجام می گیرد و تا نیمه های شب بحث و گفتگو ادامه می یابد، نیمه شب ذاکران، ذکر دوازده امام را می خوانند. سپس کسانی که پذیرای مصاحب شدن، شده اند با مصاحبان خود به وسط اتاق آمده گناهان و شکایات خود را بازگو می کنند، دَدَه در صورت ضرورت برای آنها مجازات تعیین می کند و یا آنها را آشتی می دهد و ملولان را بلند و بزهکاران را بنا به اقتضای زمان و مکان از مقام خود عزل می کند. شب جمعه کسانی که بازپرسی درباره آنها در شب پنجشنبه انجام یافته در مراسم مُشاهد شرکت می کنند و به ارکان [اصول و قواعد اصلی] پذیرفته می شوند.

دو جوان پس از قرار و مدار گذاشتن، وقتی تصمیم گرفتند که قول مصاحب شدن بدهند. تصمیم خود را به اطلاع دَدَه می رسانند. در شب مراسم مُشاهد، بعد از روشن شدن چراغ، رهبر به گردن این دو جوان دستمالی می اندازد و نوک دستمال را به دور دست خود می پیچد و دست راست آنها را در حالی که انگشت شست آنها چسبیده به انگشت شست خودی می باشد، می گیرد و به وسط محوطه می آورد و اعلام می کند که آنها قول مصاحب شدن داده اند و اجازه می خواهند. متأهل بودن این جوانان برای قبول مصاحب شدن جزو شرایط است. رهبر، آنها را هدایت می کند و درحالی که همسریکی دامن دیگری و زوجه آن دیگری دامن این یکی را گرفته، به راه می افتند و بدین ترتیب هرچهار نفر به اتفاق رهبر، پیش دَدَه می روند. رهبر پس از کسب اجازه به کسانی که به شریعت و طریقت، حقیقت و معرفت نایل شده اند، درود می فرستد و آنها را تسلیم دَدَه می کند دَدَه دست راست خود را روی دستهای آنها گذاشته، این چنین به نصیحت آنها می پردازد، «دل و زبانتان یکی بوده و مرد باشید» بعد از جایش بلند می شود، رهبر آنها را درازکش می کند و همانند مُشاهد دستهای آنها را به پهلویشان می آورد و طبق آداب و رسوم آنها را می شوید و دَدَه با عصای مخصوص دوازده ضربه به کمر آنها می زند و بدین ترتیب دو نفر مصاحب یکدیگر می شوند.

صاحب مناقب می‌گوید: در مقابل دوازده امام، دوازده حرفه و وظیفه وجود دارد و این خدمات را این چنین رده‌بندی می‌کند: مرشدی، پیری، خلافت، ذاکری، چراغچی، نگهبانی، طریقتگری، ریاست جمعیت، نقیبی، سقایی، فراشی، خادمی. وظیفه ریاست جمعیت به استثنای مرشد، پیر و خلیفه، تعیین وظیفه برای دیگران و بازرس گرفتن وظیفه و مقام تمام کسانی که از انجام وظیفه خود عدول کرده‌اند، می‌باشد. وظیفه نقیب آماده کردن محوطه و گستردن سجاده در جلو دَده و گرفتن دستمالی که به کمر طالبین بسته شده و شستن آنها طبق آداب و رسوم و هدایت مصاحب و یا کسانی که قول مصاحب شدن داده‌اند، می‌باشد. وظیفه خادم، خدمت به دده و دیگر بزرگان قبل از انجام مراسم و آیین در مجلسی که همراه با ساز و آواز است و آوردن قربانی به محوطه هنگام روز و آماده کردن غذای شب و خلاصه انجام آنچه ضرورت دارد، می‌باشد. بین قزلباشها سخن از ۵۲ و ۴۸ هفته می‌رود. مقصود از آن، اجرای مراسم مُشاهد در شبهای جمعه هر هفته در ۵۲ هفته سال می‌باشد، نظر به اینکه يك ماه از سال، یعنی ماه محرم، ماه سوگواری است و در هر چهار هفته آن ماه، مرثیه خوانده می‌شود، و آیین مراسم مُشاهد انجام نمی‌شود، از این رو ۴۸ هفته از ۵۲ هفته سال مختص آئین و مراسم مُشاهد بوده و چهار هفته دیگر مخصوص سوگواری است. ولی همان گونه که قبلاً نیز گفتیم در فصل تابستان مراسم مُشاهد و بازپرسی انجام نمی‌شود. همه، حتی دَده‌ها نیز سرگرم کارهای خود می‌شوند و در فصل زمستان برای دیدن طالبان خود به سفر می‌پردازند، و مراسم تا پایان فصل زمستان ادامه می‌یابد. نوروز، اول فروردین، عید بزرگ است. آنها نیز همانند بکتاشیان این روز را بعنوان تولد حضرت علی (ع) می‌پذیرند و در آن روز به نام ابدال موسی قربانی می‌کنند و بعد از جلسه و اجتماع آن شب، دَده به روستای خود برمی‌گردد. از این رو، در بین آنها این گفته: «زنبق به پایان رسید و دَده نیز روانه شد» بعنوان يك ضرب‌المثل آبا و اجدادی رایج شده است.

آداب و رسوم قزلباشهایی که به آنها علویان نیز گفته‌اند و نیز آنهایی که در ایران اهل حق نامیده می‌شوند به استثنای تفرعاتی نظیر مراسم مُشاهد و معلومات، همه یکسان است و چنانکه دیده شده است، حاجی بکتاش، در این مورد، در مراحل و درجات خیلی عقب‌تری می‌ماند. از نظر آنها حاجی بکتاش نیز دَده‌ای مانند سایر دَده‌ها است و اجاق حاجی بکتاش همانند دیگر اجاقها، اجاقی است که طالبانی دارد، فقط تجرد یعنی ازدواج نکردن را پذیرا نیست. از نظر قزلباشهای آمانولی، بکتاش چلیبی از صلب خود حاجی بکتاش می‌باشد در حالی که بکتاشیان عقیده دارند که این نسب از کرامات حاجی بکتاش به وجود آمده است و آن را بعنوان نسب ادریس هوجه (خواجه) می‌پذیرند. گفته می‌شود که شخصی به نام (بالم

سلطان) که بعد از حاجی بکتاش یکی از جانشینان وی بود، تجرد را برگزید و حتی آیین تجرد\* را به وجود آورد. و بعد از وی نیزه از برادرش قلندر چلبی که شیخ تکیه حاجی بکتاش بود و عصیان بزرگی در برابر دولت به وجود آورد، سخن می‌رود که در سال ۱۵۲۶ میلادی توسط لشگری که فرماندهیش را ابراهیم پاشای صدراعظم به عهده داشت، مغلوب و به قتل رسید. در پی این رخداد تا سال ۱۵۵۱ میلادی تکیه حاجی بکتاش یک دوره فترت را گذرانید. در سال ۱۵۵۱ میلادی علی بابا نامی مشهور به ابله، با رفتن به تکیه حاجی بکتاش شروع به تمثیل شاخه‌ای از آئین تجرد کرد. از این تاریخ به بعد در تکیه حاجی بکتاش علاوه بر چلبی، یک بابای مجرد بکتاشی که دَدَه بابا نامیده می‌شد، دیده می‌شود. علیرغم اینکه چلبی‌ها از طرف قزلباشها به طور کلی اجاق زاده شناخته شده بودند، ولی این اختلاف و دوگانگی اهمیت زیادی نداشت. اما از نظر تقسیم درآمد و عایدات ضررش متوجه چلبی‌ها که متولی‌گری را در دست داشتند، شده و بدین ترتیب رقابت و چشم‌همچشمی آبا و اجدادی چلبی‌ها به وجود آمد. این رقابت بعدها شدت بیشتری یافته و احمد جمال‌الدین چلبی برای تأثیر روی قزلباشها عده زیادی از هوادارانش را برای جلب توجه و ازدیاد نفوذ خود به دورافتاده‌ترین نقاط آتاتولی فرستاد؛ و در مورد اینکه چلبی‌ها از صلُب حاجی بکتاش نبوده، بلکه از اوراد وادعیه وی به وجود آمده و آنها فرزندان دم وی محسوب می‌شوند؛ و نیز نامشروع بودن دَدَه‌هایی که طالبان را ملاقات می‌کردند، بی‌آنکه به نظر آن اجاق‌رسیده باشند، ادعاهایی کرده، و چیزهایی را که عصا، ذوالفقار، اولیا و ارکان نامیده می‌شوند، علامت یزیدبگری دانسته و اضافه می‌کند که بعد از شهادت حضرت حسین (ع)، سر آن حضرت را به آن عصا آویختند و یزیدی‌ها به هر درختی که رو کنند، آن درخت از بار و بر افتاده و فقط بار و بر دادن آن درخت را در اثر تلقین دانسته و خلاصه بدین ترتیب عده زیادی از قزلباشها را به سوی خویش جلب کرد. جمال‌الدین چلبی در طی سالهایی که محمد پنجم به پادشاهی رسید، به استانبول آمد و به حضور سلطان پذیرفته شد. جمال‌الدین چلبی که جهت جمع‌آوری سپاه برای جنگ جهانی اول تا حوالی تونجلی رفت با این سیرو سفرها نیز نفوذ خود را مستحکمتر کرده و بر تعداد هوادارانش افزود. این گروه هر سال توسط نمایندگانی که از طرف چلبی با اجازه نامه مهیور می‌آیند، رؤیت می‌شوند. سید بودن وکیل‌ها (نمایندگان) شرط نیست. در بین آنها نیز آیین در فصل زمستان انجام و اجرا می‌شود. وقتی نماینده به محلی از راه می‌رسد ابتدا در بین جمع، اجازه‌نامه

\* آئین تجرد: در اصطلاح عارفان، دوری‌گزیدن از علایق دنیوی است. (م)

(اعتبارنامه) وی قرائت می‌شود و مهر چلبی را می‌بینند، به چشم و رو می‌کشند، و پس از آن چراغچی، راهنما را بیدار می‌کند، و کسانی که قول مصاحب شدن داده‌اند به نوبت به حضور می‌رسند، و کیل فسی را که آنها بر سر گذاشته‌اند، برداشته و باز بر سرشان می‌گذارد و تکبیر می‌گوید، و با دست راست خود پشت آنها را می‌نوازد، کسانی را که قول مصاحب شدن داده‌اند را به خود جذب می‌کند. ولی در اصول آنها چیزهای زیادی وجود دارد که از اصول و قواعد بکتاشیان اخذ شده است. جمال‌الدین چلبی که آنها را به وکیلها (نمایندگان) یاد داده است، همانند اجداد چلبی‌ها، وارد طریقت بکتاشی شده، و از آن طریقت با اجازه‌نامه قیمی، خلافت را نیز به دست آورده است.

به قرلباشهایی که به زیارت کعبه رفته باشند، خیلی کم برخورد می‌شود؛ و آنها نیز کسانی هستند که به مناسبتی به مکتب رفته و نوشتن و خواندن یاد گرفته و تقریباً نیمه سنی گشته‌اند. از قرن پانزدهم به بعد، برای زیارت به اردبیل می‌رفتند، و این امر در هر صورت تا پایان نفوذ دوره صفویه ادامه داشته است. ولی زیارتگاههای اصلی آنها مرقد حضرت علی (ع) در نجف، مرقد حضرت حسین (ع) در کربلا، مرقد حضرت موسی‌الکاظم (ع) و محمدتقی (ع) در کاظمین (کاظمین و بغداد)، و سامرا (سامره) مرقد علی‌التقی (ع) و حسن‌العسکری (ع) و محل غیبت، در مشهد مرقد حضرت امام رضا (ع) می‌باشد. علاوه بر اینها، مرقد عزیزانی همانند حاجی بکتاش، ابدال موسی، حسین غازی و سید بطلان را نیز زیارت می‌کنند. همچنین صخره‌ای بزرگ بر دامنه کوهی در نزدیکی روستایشان و یا چند درخت کاج واقع در یکی از کوهها نیز می‌تواند زیارتگاهی برای آنها باشد. با ظروف پخت به مراقدی که در داخل آناتولی وجود دارد و یا به زیارتگاههایی نظیر زیارتگاههای اخیر مذکور آمده و قربانیهای خود را ذبح می‌کنند و به بازی پرداخته، تا شامگاه به تفریح می‌پردازند. و نذورات خود را پرداخته و اگر کسی در آنجا منتظر باشد، به او می‌دهند و بعد به روستای خویش بازمی‌گردند.

قرلباشها علاوه بر پولی که به دده‌های خود می‌دهند، به دده‌هایی که برای جمع‌آوری حق‌الله راهی شده‌اند، و به باباها و دراویش بکتاشی و به دراویشی که از تکیه حاجی بکتاش می‌آیند و چلبی‌ها نیز، پول، گندم، جو، و حتی در شرق، جاجیم، گلیم، فرش و خلاصه، آنچه برایشان امکان داشته باشد، می‌دهند.

قرلباشها در حوالی ادرنه کرکلارالی، (اکثراً صوفیان پیرو بدرالدین پسر قاضی سیماونا)، دوبرجه و دلی‌اُورمان و در جلگه اسکی شهر، در حوزه نارلی دره در ازمیر، سیواس، چوروم، مجیدآزو، سنقرلو، اسکلیب، دیوریک، تونجلی، ملطیه، ارزنجان، حوالی

ارزروم، در جلگه بالیکیسیر و در حوالی انطالیه ختای، بسر می‌برند، اکثراً غیر از خودشان، مردم دیگری در روستاهایشان پیدا نمی‌شود... با اینهمه روستاهایی هم وجود دارد که در آنها اهل تسنن و علویها با هم به سر می‌برند. هرچند در حوزه آدانا نصارا را که به آنها، اینا اعراب گفته می‌شود، نیز جزو این گروه می‌توان به حساب آورد ولی میان آیینها و باورهای نصارا، با آیین و باورهای قزلباشهای آناتولی و ایران، تفاوت‌های زیادی وجود دارد. در اطراف لرستان، کردستان، در غرب ایران، و در تبریز و ماکو در آذربایجان، در ولایت ماورای قفقاز دستجات اهل حق در همدان، تهران، مازنداران، فارس، به صورت گروه و دستجات کوچک، از همان زمره‌اند. تخته بران\* و کسانی که در آناتولی «ابدال» خوانده می‌شوند و در عروسیها با دهل زدن و در سایر مواقع بارویگری امرار معاش می‌کنند، و کوچ نشینهایی که مردم به آنها کولی می‌گویند، نیز جزو قزلباشها هستند. قزلباشهایی که در شهرها هستند، مذهب (طریقت) خود را مخفی می‌دارند.

### \* بی‌نوشتها و مأخذ:

- ۱- محمدبن الحسن الدیلمی: قواعد عقاید آل محمد. نشر توسط. ر. استورث‌مان استانبول ۱۹۳۸، ص ۵.
- ۲- همانجا، ص ۲۵.
- ۳- ابومنصور عبدالقاهر بغدادی: الفرق بین الفرق مصر، ۱۹۱۰، ص ۲۵۱ و ادامه‌اش.
- ۴- عاشق پاشازاده: تاریخ استانبول ۱۳۳۲، ص ۲۶۲-۲۶۷.
- ۵- احمد کمال‌الدین حریری زاده، [متوفی ۱۸۸۲ در استانبول] کمال‌نامه آل عبا
- ۶- احمد رفیق، رافضیگری و بکتاشیگری در قرن شانزدهم. استانبول ۱۹۳۲، ص ۱۳، ۵، ۲۰، ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹.
- ۷- آرشیو نخست‌وزیری [ترکیه عثمانی]، دفتر مَهْمَه شماره ۷، فرمانهای شماره ۱۸۳۵، ۱۹۸۴، ۲۰۲۱، و نیز دفتر مَهْمَه شماره ۸۰، فرمان شماره ۴۹.
- ۸- عبدالباقی کلینارلی و پرتونایی بوراتاز: پیر سلطان ابدال آنکارا، ۱۹۴۳، ص ۶۱ و ادامه‌اش، منظومه ۲۸، ص ۱۶، پانویشت.
- ۹- در مورد چهارده معصوم ← احمد رفعت، مرآت المقاصد فی دفع المفاصد، استانبول، ۱۲۹۲، ص ۲۲۵-۲۳۱.
- ۱۰- برای اطلاعات، بیشتر ← سناقب‌الاسرار، بهجت‌الاحرار.
- ۱۱- عاشق پاشازاده، همان اثر، ص ۲۶۴ - ۲۶۹.

\* تخته بر، عنوانی که به بعضی از علویهای ترک بخش آناتولی داده شده است، چون شغل اغلب آنان تخته بری بوده است.